

در مصاحبه اختصاصی با کیان مطرح شد:

# حکومت اسلامی از دیدگاه راشد غنوشی



«اشاره»

نام شیخ راشد غنوشی با عصر بیدارگری اسلامی افریقا در اواخر دهه هفتاد و دهه هشتاد میلادی گره خورده است. غنوشی سهم عمده‌ای در بنیانگذاری جنبش اسلامی معاصر تونس ایفا کرده و یکی از مذاویان برقراری وحدت در جهان اسلام به شیوه‌ای یکسره متفاوت با آنچه در کشورمان به شیندش عادت کرده‌ایم، به شمار می‌رود.

راشد غنوشی در سال ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۹۴۱ میلادی) در جنوب تونس و در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود و در دوران کودکی زیر نظر پدرش، قرآن را حفظ کرد. وی پس از گذراندن دوره تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشگاه دمشق رفت و در سال ۱۹۶۸ در رشته فلسفه فارغ‌التحصیل شد. شیخ راشد سپس برای ادامه تحصیل به دانشگاه سوربن فرانسه رفت، اما چنانچه خود می‌گوید، به دلایل خاصی نتوانست دوره دکتری خود را به پایان برساند.

راشد غنوشی در سال ۱۴۱۰ هجری قمری (۱۹۸۱ میلادی) جنبش گرایش اسلامی تونس را بنیان گذاشت که تا کنون رهبری آن را به عهده دارد. وی در اواخر عمر زمامداری حبیب بورقیبه رئیس جمهور پیشین تونس، به اتهام تلاش برای براندازی رژیم به زندان ابد همراه با اعمال سابقه محکوم شد، اما با روی کار آمدن زین العابدین بن علی و شروع برخی اصلاحات سیاسی در این کشور، شیخ راشد غنوشی از زندان آزاد شد، اما چندی بعد تونس را به سوی انگلیس ترک کرد.

شیخ راشد آثار متعددی در زمینه اندیشه اسلامی دارد که از جمله می‌توان به حقوق المواطنه (۱۹۸۶) و الحریات العامة فی الدولة الاسلامیة (۱۹۹۳) اشاره کرد.

در تاریخ یکم نوامبر سال ۱۹۹۳ فرصتی دست داد تا مجله «کیان» با وی در لندن دیدار و گفت‌وگو کند. این گفت‌وگو حول محور روابط دین و ناسیونالیسم، فلسفه قدرت در نظام سیاسی اسلام و حکومتهای دینی در جوامع معاصر دور زد که ماحصل آن را ملاحظه می‌فرمایید.

● آیا میان اسلام به عنوان مقوله دینی ابدی و جاودان و ناسیونالیسم به عنوان مقوله اجتماعی تناقض وجود دارد؟  
○ اگر قومیت یا ناسیونالیسم به معنای وابستگی به ملتی باشد که زبان، فرهنگ، تاریخ و منافع مشترک، آنها را به هم پیوند می‌دهد و اسلام به مفهوم یک نظام ایدئولوژیک باشد که انسانها را به عبادت و اطاعت خداوند و برادری فیما بین خود دعوت می‌کند، وابستگی و برادری دینی از هر نوع وابستگی دیگر برتر است. ممکن است میان

ناسیونالیسم و دین تناقض وجود داشته باشد اما این تناقض قطعی و حتمی نیست، زیرا چار چوب دین می‌تواند پذیرای چارچوبهای قومی باشد، به این مفهوم که هر قوم و ملتی به ویژگیهای نژادی و فرهنگی خود در چارچوب فرهنگ فراگیر احترام بگذارد و خود را برای پذیرش ویژگیهای فرهنگ فراگیر آماده کند. در تاریخ تمدن بزرگ اسلامی می‌بینیم که ملتهای مختلف نظیر اعراب، ایرانیان، ترکها، ملایها، کردها، بربرها، هندیها و چینیها نه تنها ویژگیهای خود را حفظ کردند، بلکه حتی برخی ملتها نظیر اعراب، ترکها و ایرانیان، رهبری سیاسی امت را نیز در دست گرفتند و این تفسیر همان آیه قرآن است که می‌گوید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم» قومیت یا ناسیونالیسم هنگامی در تناقض یا تضاد با دین قرار می‌گیرد که از

مرحله «موجودیت» به وضعیت ایدئولوژیک منتقل شود. در چنین شرایطی ناسیونالیسم از دیدگاه پیروانش به فلسفه وجود و منشأ اخلاق و حتی فخر فروشی نژادی تبدیل می شود که نتیجه ای غیر از برتری طلبی و چیره خواهی و تسلط بر اقوام دیگر نخواهد داشت. این همان رویکردی است که نظریه های ناسیونالیستی عصر انقلاب های اروپا پیدا کردند، یعنی از دین رویگردان شدند و بیشتر به دین بشری یا سکولاریسم در مقابل ادیان آسمانی روی آوردند.

بنا بر این مشکل اسلام با قومیت به مثابه رابط اجتماعی نیست بلکه مشکل اصلی با قومیت به مثابه یک ایدئولوژی و یا اساساً مشکل اصلی با سکولاریسم است. البته میان ناسیونالیسم و سکولاریسم، پیوندی ضروری و جدایی ناپذیر وجود ندارد، زیرا هر مجموعه نژادی و فرهنگی می تواند روابط خود را بی آنکه رویکردی برتری طلبانه یا بی نیازی از دین داشته باشد، توسعه دهد، اما هنگامی که قومیت به ایدئولوژی تبدیل شود و بخواهد روح تهر و بی نیازی از خداوند را در کالبد ملتها بدمد و به عقل و قدرت آن در تنظیم امور حیات بشری اعتماد مطلق کند، تضاد و تناقض میان دین و قومیت پدید می آید. البته این نکته را نیز باید افزود که با پیشرفت تکنولوژی ارتباطات و گسترش قلمرو مصرف، ضرورت عبور از مرحله ناسیونالیسم در غرب و ورود به مرحله همکاری های جمعی اقتصادی مطرح شد و این موجب شد که ناسیونالیسم فرانسه، انگلیس و آلمان به صورت مانع پیشرفت و شکوفایی جوامع اروپایی شناخته شود.

در تاریخ جوامع اسلامی و قبل از آنکه ویروس ناسیونالیسم سکولار غربی به پیکره جوامع اسلامی رخنه کند، ملیتهای گوناگون در چارچوب اسلام همزیستی مسالمت آمیزی داشتند. اما مثلاً در جهان عرب می بینیم که انگلستان پرچم ناسیونالیسم عرب را به دست شریف حسین و به بهانه ایجاد امپراتوری عرب در مقابل قطع ارتباط با دولت عثمانی می سپارد و نامبرده ارتش خود را تحت فرمان و رهبری انگلیس قرار می دهد و بدین وسیله، اعراب برادران ترک خود را با شمشیر به قتل می رسانند و آنها را از مشرق عربی بیرون می رانند تا اشغالگران انگلیسی جای آنها را بگیرند و فلسطین را به صهیونیست ها هدیه کنند. این از ثمرات اولیه ایدئولوژیک شدن ناسیونالیسم بود. پس از گذشت حدود نیم قرن از وعده های مربوط به وحدت امت عرب، نتایج ویرانگری در تمامی سطوح به دست آمد، یعنی نه تنها اعراب متحد نشدند بلکه بیشتر از هر زمان دیگر دچار تفرقه و تجزیه شدند، زیرا ناسیونالیسم سکولار همراه با مضمونی سوسیالیستی، آنها را به دو بخش پیشرو و مرتجع تقسیم کرد. حتی ناسیونالیست هایی که فرزند حزب واحد بودند - حزب بعث عراق و حزب بعث سوریه - نه تنها در ایجاد وحدت شکست خوردند بلکه حتی از همزیستی با یکدیگر امتناع ورزیدند و کار به جایی رسید که یک شهروند سوریه از سفر به عراق منع شد و بالعکس. ممکن است میان اسرائیل و این دو کشور رابطه برقرار شود و حتی منجر به مبادله سفیر هم بشود اما رابطه سیاسی میان عراق و سوریه همچنان تیره بماند؛ و این در حالی است که آزادی فلسطین از هدفهای عمده ناسیونالیسم عرب بود. بنا بر این می بینیم ناسیونالیسم سکولار عرب که از غرب الگو گرفته بود با شکستی فاحش مواجه می شود. سبقت گیری نظام های عرب برای عادی سازی مناسبات خود با اسرائیل، چیزی جز بازتاب عینی این شکست نیست. همچنین ناسیونالیسم عرب در بخش توسعه اقتصادی و به رغم

برخورداری از ثروتهای عظیم طبیعی، از شانس بهتری برخوردار نبود، زیرا امروزه تمامی کشورهای عرب غرق در بدهیهای خارجی هستند. همچنین در مورد آزادیهای اجتماعی و مقوله حقوق بشر و مشارکت مردم در قدرت باید گفت که ناسیونالیسم عرب، استبداد را به یک تئوری ثابت تبدیل کرد و قوانین مربوط به شرایط فوق العاده و شکنجه و تعقیب شهروندان و انحصار وسایل ارتباط جمعی و نادیده گرفتن قوه قضائیه را به صورت یک روش معمول درآورد. این شکستها موجب شد که ناسیونالیسم عرب به طور طبیعی به بازنگری و باز اندیشی روابط خود با اسلام و آزادیها و حقوق بشر سوق داده شود.

جالب است بدانید با وجود آنکه اسلامگرایان، بیشترین قربانیان استبداد ناسیونالیستی شناخته می شوند و به رغم آنکه ناسیونالیسم عرب به لحاظ شرایط تاریخی در بدترین وضعیت خود به سر می برد، با این حال اسلامگرایان از طرح گشودن باب گفت و گو با جناحهای ناسیونالیست در چارچوب منافع ملی و به منظور مقابله با دشمن مشترک یعنی صهیونیسم و نیروهای غربی پشتیبان آن استقبال کردند. در این چارچوب گفت و گوهای متعددی با جناحهای ناسیونالیست صورت گرفته که امیدواریم به وحدت کلمه برسد و بی مهریهای موجود میان اسلامگرایان و ناسیونالیست های عرب از میان برود، زیرا چنین بی مهریهای نه در اسلام اصالت دارد و نه بزرگان نهضت اسلامی از جمله شیخ بنا و شیخ ابن بادیس چنین شرایطی را مجاز می شمردند.

● اگر اجازه بدهید به موضوع دیگری بپردازیم. جناب عالی آثار متعددی در زمینه فلسفه سیاسی اسلام دارید. به نظر شما روابط فلسفه قدرت در نظام سیاسی و اصول و پایه های دینی در مکتب اسلام چگونه است؟ و آیا در کتاب و سنت نظریه ویژه ای وجود دارد که شکل قدرت و دوش اعمال و تقسیم آن را تبیین کند؟

○ اسلامگرایان از دوره های اولیه اسلام تاکنون روی ماهیت این مکتب و روابط آن با سیاست به مفهوم سازماندهی حیات اجتماعی بشر اختلاف نظر نداشته اند. ایمان به اسلام و آموزه های دینی ما را ملزم می کند که از قلمرو وجدان و سلوک فردی و جنبه های تعبدی محض فراتر برویم و به ابعاد اجتماعی این مکتب بپردازیم؛ حتی اگر در کاربرد هر دو مقوله اختلاف نظر وجود داشته باشد. مثلاً در زمینه سلوک فردی که به وجدان آدمی ارتباط دارد و روابط مردم با خالق خود - از قبیل نماز، روزه و حج - همه این عبادات روش دقیق و مشخص دارد و به اندیشه و اجتهاد اجازه مداخله وسیع در آنها را نمی دهد، اما در قلمرو اجتماعی مکتب اسلام، یعنی تنظیم امور حیات بشری و امور سیاسی، برداشتهای گوناگونی وجود دارد و این نشان می دهد که آنچه در این زمینه به ارث رسیده، از حد ضوابط کلی که علمای دینی را به درک واقعیتها و تحولات آن و استنباط بهتر راه حلها هدایت کند، فراتر نمی رود. این راه حلها از ساخته درک دانشمندان و علمای دینی است که در اصطلاح آن را فقه اسلامی یا اندیشه اسلامی می گویند. بنا بر این نظریه سیاسی اسلام از ثمرات برخورد نگرشها و ارزشهای اسلامی با واقعیتهای مشخص محسوب می شود، برخوردی که به کشف راه حلهای مناسب برای مشکلات جوامع بشری می انجامد. در این چارچوب اصول کلی حاکمیت اسلامی را به صورت زیر دسته بندی می کنم:

۱. کتاب و سنت متکی بر وحی از بالاترین میزان مشروعیت در

نظام برخوردار است و تمامی نهادهای دولت (قوای مقننه، اجرائیه و قضائیه) و همه سیاستها باید متعهد به اجرای احکام اسلام و هدفتها آن باشد.

۲. در نظام اسلامی، ملت منشاء اصلی قدرت و حاکمیت در چارچوب آموزه‌های اسلام محسوب می‌شود. اصل «شورا» عمده‌ترین روشی است که ملت از طریق آن رسالت خلیفه‌اللهی خود را اجرا می‌کند.

۳. ملت نماینده یا نمایندگانی را جهت اجرای شریعت برمی‌گزیند و این نماینده یا نمایندگان، از طریق مشورت با صاحبان اندیشه، سلطه اسلامی را اعمال می‌کنند.

۴. بر پا نگهداشتن دین و امر به معروف و نهی از منکر از واجبات هر فرد مسلمان محسوب می‌شود. اما این اصل، جامعه اسلامی را از ایجاد مجلس شورا برای قانونگذاری و تعیین سیاستهای کلی نظام و نظارت مداوم بر سیاستهای دولت بی‌نیاز نمی‌کند. اگر چه اسلام به طور مشخص شکل و ترکیب نمایندگان را معین نکرده است اما ویژگیهای آنها را تحت عنوان دانشمندان دینی مورد اعتماد مردم و نمایندگان نیروهای فعال اجتماعی بیان کرده است. برای آشنایی مردم با این افراد، می‌توان از روش انتخابات استفاده کرد، روشی که مطمئن‌ترین مکانیزم برای شناخت این شخصیتها محسوب می‌شود.

۵. با توجه با اینکه ممکن است شخصیتهای دیگری غیر از علما یعنی مثلاً نمایندگان احزاب و سندیکاها و سایر گروهها و حتی نمایندگان غیر مسلمان به پارلمان راه یابند، لازم است شورایی مرکب از علمای دین و قضات برای تضمین انطباق مصوبات پارلمان و سیاستهای اجرایی دولت با آموزه‌های اسلامی تعیین شود. نظیر چنین شورایی هم اکنون تحت عنوان دادگاه عالی قانون اساسی یا دادگاه عالی در پاره‌ای از کشورها وجود دارد.

۶. در اسلام، قوه قضائیه، از سایر قوا استقلال کامل دارد. در این زمینه هیچکس در برابر قانون مصونیت ندارد اما احترام به قانون برای همه افراد جامعه مصونیت ایجاد می‌کند.

۷. دولت اسلامی نباید دولتی توتالیتر باشد که اراده ملت را نادیده بگیرد و ملت را به یک عنصر پیرو بدل کند. این الگوی حکومت فرعون است که اسلام برای انهدام و سرنگونی آن پا به عرصه وجود گذارده است. در حکومت اسلامی، امت مرکز ثقل قوا محسوب می‌شود، نه دولت، زیرا دولت اجیر و خدمتگزار امت است. ایجاد و تقویت نهادهای کاملاً مستقل از دولت، نظیر احزاب سیاسی، نهادهای آموزشی و رسانه‌های گروهی مستقل برای تضمین هر چه بیشتر قدرت ملت و جلوگیری از انباشتگی قدرت در دست حاکم یا حاکمان از ضرورت‌های غیر قابل اجتناب است.

۸. دولت اسلامی به مثابه دولت قانون و شریعت و دولت جامعه مدنی از ویژگی یک دولت تئوکراسی بسیار دور است. همچنین این دولت، دولت علمای دین نیست، چرا که دولت اسلامی نباید دولت یک فرقه خاصی باشد، بلکه دولت اسلامی، دولت امت است که تمامی نیروی خود را از ملت می‌گیرد. بنابراین و از این دریچه، حکومت اسلامی شباهت فراوانی با حکومت‌های دموکراتیک دارد، زیرا حکومت اسلامی، حکومت اکثریت است که در آن تقسیم قدرت از طریق شوراهای سازمان یافته مردمی و تعدد احزاب و مساوات میان زنان و مردان مسلمان و غیر مسلمان - غیر از پاره‌ای استثناسها که به اصل

مساوات هیچ لطمه‌ای وارد نمی‌کند - ممکن است. در این چارچوب حکومت اسلامی یک حکومت دموکراتیک در یک جامعه کاملاً مدنی است. بی‌تردید چنین تصویری از حکومت اسلامی که فقهای اسلام در مورد کلیات آن توافق دارند و ممکن است در مورد جزئیات آن اختلاف نظر داشته باشند، ریشه در کتاب و سنت و آزمونهای تاریخی دارد. چنین الگویی اگر چه از آزمونهای بشری در سازماندهی قدرت سیاسی بهره می‌گیرد، اما اصول و پایه‌های آن به مقوله وحی متصل است.

● دیدگاه جناب عالی نسبت به حکومت دینی در جوامع معاصر، پدیده جوامعی که از چندگانگی فرهنگی شکل گرفته‌اند چیست؟

○ در واقع، مکانیزمها و شیوه‌های مربوط به اداره روابط بشری در حکومت اسلامی، چندان تفاوتی با نظام رایج جهانی به نام نظام دموکراسی ندارد. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی با حاکمیت اکثریت که در شکل انتخابات آزاد و وجود مجلس شورا و مجالس محلی و وجود قوه قضائیه مستقل و احترام به افکار عمومی تجلی پیدا می‌کند، موافق است. در این مکانیزمها، اختلافی بنیادین که محصول تمدنهای مختلف باشد، وجود ندارد. مسلمانان که خود از پیشگامان «شورا» محسوب می‌شوند باید از همه تلاشهای بشری در جهت تثبیت اصل «شورا» و انتقال آن از یک پدیده نظری و موعظتی به یک نسخه عملی برای اداره قدرت بهره‌گیری کنند. در واقع اختلاف اساسی در پایه‌های فلسفی مربوط به هر یک از نظامهای قدرت و ارزشهای اخلاقی آن به مثابه سوخت آن نظام است. در این چارچوب به نظر می‌رسد که اختلاف میان فلسفه‌ای که بر مادگیری و اصالت عقل و التذاد به مثابه هدف زندگی و استکبار ملی به عنوان چارچوب روابط سیاسی متکی است از یکسو و سوی دیگر الگوی نظام اسلامی که ایمان به خدا را فلسفه و راز وجود و حیات بشری می‌داند و انسان را خلیفه‌الله می‌شمارد و به وحی مشروعیت مطلق می‌دهد و مشروعیت آرای عمومی را در چارچوب مشروعیت وحی تبیین می‌کند، بسیار آشکار است.

● در شرایط کنونی و صرف نظر از موفقیت الگوی حاکمیت اسلامی در چند نقطه از جهان، چگونه و با چه مکانیزمی می‌توان این دیدگاه را به عرصه اجرا و عمل کشاند و آن را تعمیم داد، پدیده اینکا امروزه الگوهای مسلط جاذبه‌های فراوانی پیدا کرده‌اند و دولتهای اسلامی نیز همچنان در چارچوب الگوی دولت ملی یا ناسیونالیستی سیر می‌کنند؟

○ البته این از معضلات واقعی است که جنبش اسلامی معاصر را در برابر چالشها و مخاطرات جدی قرار می‌دهد. یکی از مشکلات بزرگ در این زمینه، ایجاد سازگاری میان الگوی دولت ایدئولوژیک - که پیشینه‌ای تاریخی دارد - و میان الگوی دولت ناسیونالیستی است که در پی سلطه استعمار بر ما تحمیل شد و به یک واقعیت غیر قابل انکار تبدیل گردید تا آنجا که جنبش اسلامی نیز نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد. در مورد مسأله نخست یعنی ایجاد سازگاری میان الگوی دموکراسی و اصول و ارزشهای حکومت اسلامی، اشاراتی در پاسخ به سؤال قبلی داشتم، اما جزئیات این دیدگاه را در کتابی آورده‌ام که تحت عنوان الحریات العامة فی الدولة الاسلامیة [آزادیهای

عمومی در دولت اسلامی] منتشر شده است.

من در این کتاب گفته‌ام که الگوی دموکراسی که بر حاکمیت آرای عمومی استوار است، وجود مشروعیتی - چه آشکار و چه پنهان - عالی‌تر از حاکمیت آرای عمومی نظیر ایمان به اصول قانون طبیعی یا اصول و ارزشهای جهانی حقوق بشر و قانون بین‌المللی را نفی نمی‌کند.

چنین برداشتی موجب می‌شود که ایمان به مشروعیت و اصالت وحی، به مثابه پلی غیر قابل عبور برای مشروعیت بهره‌گیری از ارزشهای الگوی دموکراسی در سازماندهی حکومت اسلامی مطابق با آنچه در زمان حاضر جریان دارد، شناخته نشود، زیرا عناصر الگوی دموکراسی از قبیل انتخابات، جداسازی قوا و تقسیم قدرت از طریق مشارکت احزاب در یک نظام سیاسی، می‌تواند در چارچوب الگوی اسلامی جای گیرد. به نظر من کارکرد این گونه عناصر دموکراسی می‌تواند موفق‌تر از کارکردهای آن در کشورهای برخوردار از سیستم دموکراسی، اما محروم از ارزشهای وحی باشد، همان کشورهایی که به دلیل شرایط حاکم بر روابطشان با مسیحیت آنها را به سوی پذیرش سکولاریسم یعنی جدایی دین از سازماندهی حیات بشری سوق داد. این جدایی اگر چه موجب شد که عقل از جمود و تحجر و نادانی کلیسا آزاد شود و افتخار پیشرفت را بگشاید، اما از دیگر سو همین مسأله جوامع غربی را به سوی فجایعی کشاند که زندگی را از طریق انفجار شهوات انسانی و جنگهای ویرانگر بین‌المللی و رقابت بر سر امور دنیوی به نقطه‌ای غیر قابل تحمل رساند. همچنین این امر باعث شد که نهاد خانواده منهدم شود و ثروت در انحصار اقلیتی از طبقات اجتماعی متمرکز شود و بیماریهای کشنده نظیر ایدز و آلودگیهای محیط زیست در اثر تلاش برای دستیابی به ثروت و سود بیشتر توسعه یابد. به نظر من راه حل همه این بحرانه‌ها و مشکلات در آموزه‌های اسلامی وجود دارد، البته به شرطی که ما اسلام را در شکل زیبایش به جهانیان ارائه کنیم. اگر ما اسلام را به عنوان مکتب کامل‌کننده و پاسدار و نجات‌دهنده تمدنهای بشری ارائه کنیم، بی‌شک با استقبال جهانیان مواجه خواهد شد، زیرا اسلام هرگز با حقیقتی که عقل از طریق تحقیق و کاوش آن را اثبات می‌کند و آزمون عینی، درستی آن را نشان می‌دهد، تضاد ندارد، بویژه در زمینه‌هایی نظیر روشهای برتر تولید، ساختارهای اداری، شیوه‌های مربوط به شناخت افکار عمومی و آگاهی از نوسانات آن و نیز گزینش روشهایی که به مشارکت عمومی در قدرت سیاسی و دگرگونی آن متناسب با رویکردهای گوناگون افکار عمومی منتهی شود. آیا چنین مقولاتی انطباق کاملی با مفهوم دموکراسی ندارد؟

مسأله دوم موضوع سازگاری میان ارزشهای اسلامی و اصول آن در نظام سیاسی و میان نظامهای ملی است که به نظر من مشکل‌ترین کار محسوب می‌شود، زیرا طی دهها سال به تجربه ثابت شده است که نظامهای ساختگی ناسیونالیستی برای جوامع ما مفید نیستند و از سوی دیگر این نظامها با اعتقادات و اصول و میراث فرهنگی و سیاسی امت اسلامی و نیز با رویکردهای سیاسی معاصر که با سرعت شگفت‌انگیزی در حال دگرگونی است، در تعارض است. وجود چنین نظامهایی باعث شد که امت اسلامی در مقایسه با پیشرفتهای عصر در مرحله عقب افتادگی باقی بماند.

در واقع باید گفت که نظامهای ناسیونالیستی موجود در خاورمیانه

ناتوانی و ناکامی خود را در حفظ منافع حیاتی امت اسلامی در ابعاد اقتصادی، نظامی و سیاسی نشان دادند؛ مثلاً مسأله فلسطین یکی از نمونه‌های برجسته ناتوانی الگوی ناسیونالیستی محسوب می‌شود. در این زمینه باید انگشت اتهام را به سوی الگوی دولت ملی بگیریم؛ همان الگویی که سرعت به یک دولت ضد ملی تغییر ماهیت داد و رسالت خود را در قلع و قمع اندیشه‌ها و آرمانهای ملت‌های منطقه و عهده‌داری نقش نمایندگی حفظ منافع بیگانگان جست و جو کرد. چگونه می‌توان پذیرفت در حالیکه دولت‌های استعماری نظیر فرانسه و انگلیس که در گذشته بخش عظیمی از کشورهای ما را در اشغال خود داشتند و از این طریق فرهنگ و الگوی دولت ملی را به عرصه‌های فرهنگی و سیاسی کشورهای ما وارد کردند، خود مدتهاست به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توانند منافع و استقلال خود را در چارچوب «دولت ملی» حفظ نمایند، و در اثر همین عوامل، این کشورها دشمنیهای گذشته را فراموش کردند و به سوی برقراری پل وحدت و همکاری اروپا حرکت کردند، در چنین شرایطی چگونه می‌توان پذیرفت که پاره‌ای از جناحها در خاورمیانه سازهای پیشین و آهنگهای عقب افتاده ملی گرای بسته را می‌نوازند؟

من معتقدم که باید انقلابی فرهنگی علیه اندیشه‌های بسته نژادی، ملی و ناسیونالیستی صورت گیرد، زیرا این اندیشه‌ها با میراث و فرهنگ دینی و منافع امت اسلامی در تضاد است. ما باید فرهنگ وحدت را توسعه دهیم و نهادهایی بر پا سازیم که به لحاظ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جوامع اسلامی را به سوی وحدت بیشتر سوق دهند. در این چارچوب نباید به دولت‌ها اجازه داد که این نهادها را تحت سیطره خود قرار دهند. دولت‌ها می‌توانند از این نهادها حمایت کنند، اما نباید به دولت‌ها فرصت داد که بر این نهادها مسلط شوند، زیرا تمامی دولت‌ها بدون استثنا گرایش نژادی و ملی دارند و اگر این دولت‌ها بر نهادهای وحدت خواه مسلط شوند، آن را در نقطه خفه می‌کنند. سیاست دولت‌ها تحت تأثیر و فشار منافع آنهاست، بنا بر این نمی‌توان طرح وسیعی به حجم طرح وحدت را از تعرض دولت‌ها در امان نگه داشت. اگر چه برخی دولت‌ها اسلام را به عنوان ایدئولوژی خود برگزیده‌اند اما بسیار سخت است که این دولت‌ها بتوانند از مقولات قومی و ملی به ارث مانده رهایی یابند.

ما می‌خواهیم عظمت و شوکت امت اسلامی را از طریق نهادهای مستقل از دولت‌ها تقویت کنیم. یک دولت اگر چه ممکن است صالح باشد اما نمی‌تواند اندیشه وحدت را توسعه دهد. فرهنگ وحدت باید از طریق نهادهای مردمی از قبیل احزاب اسلامی، نهادهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، اتحادیه‌های کارگری و اتحادیه بازرگانان و اتحادیه‌های نویسندگان، شعرا، جمعیت‌های زنان، وکلا، قضات و جمعیت‌های خیریه و دیگر اصناف اشاعه یابد. این نهادها باید با هدف تقویت اندیشه وحدت و به منظور شکل دهی به افکار عمومی و انجام آن برای تحقق وحدت ایجاد شوند تا طرح استراتژیک وحدت از اسارت هوا و هوس دولت‌ها آزاد شود.

البته آشکار است که چنین آرمانی، به اندیشه‌های عمیق و عمل دقیق و بسیج همه جانبه سازمانهای قدرتمند و فداکاری و بردباری و توکل نیازمند است.

● از اینکه امکان این گفت و گو را به ما دادید، سپاسگزاریم.